

رابطه لذت و معنای زندگی از نگاه ارسطو

سیده نرجس عمرانیان*
امیرعباس علیزمانی**

چکیده

هدف این پژوهش بررسی معنای زندگی از نظر ارسطو و نقش لذت در رسیدن به آن با روشی توصیفی-تحلیلی است. ارسطو بین لذت و معنا ارتباط عمیقی ایجاد می‌کند. وی ابتدا دستیابی به نیک‌بختی را معنا و هدف نهایی معرفی می‌کند و سپس ارتباط بین لذت و معنای زندگی را بیان می‌کند. نیک‌بختی همان معنای زندگی است، معنایی که لذت آن را همراهی می‌کند و مکمل آن است. وی راه رسیدن به نیک‌بختی را فضیلت می‌داند و فضایل را به دو دسته عقلانی و اخلاقی تقسیم می‌کند. از نظر او اولاً و بالذات معنای زندگی را باید در فضایل عقلانی جست؛ زیرا فضایل عقلانی مختص انسان بوده، لذا لذات حاصل از آن‌ها نیز ناب است. او لذت را شرط لازم و ناکافی برای نیک‌بختی می‌داند. بنابراین ما زندگی نمی‌کنیم برای رسیدن به لذت؛ بلکه زندگی می‌کنیم برای رسیدن به نیک‌بختی نهایی، که در سایه آن می‌توان صاحب برترین لذات شد. بخشی از مباحث او در نفس‌شناسی به بیان جایگاه عقل مفارق و فناپذیر می‌پردازد که به نظر می‌رسد با توجه به این دیدگاه، وی ارتباط میان لذت و معنا را همچنان پس از مرگ پایدار می‌داند.

کلیدواژه‌ها: ارسطو، فضایل عقلانی، لذت، معنای زندگی، نیک‌بختی.

مقدمه

یکی از پرسش‌های مهم پیش روی انسان، پرسش در باره معنای زندگی است. معناداری یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های وجودی انسان است که در تمام اعصار مورد توجه او بوده است؛ اما در

** دانشجوی دکتری تخصصی، گروه فلسفه تطبیقی؛ واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
narjesomranian@gmail.com
amir_alizamani@ut.ac.ir

* دانشیار گروه فلسفه دین، دانشگاه تهران، ایران (نویسنده مسئول)

عصر حاضر چستی معنای زندگی به علل مختلف از جمله محوریت انسان به جای خدا و نسبی شدن اخلاق، اهمیت ویژه‌ای یافته است. هنگامی که دین نقش کم‌رنگی در زندگی انسان داشته باشد یا اصلاً نقشی نداشته باشد، فرد با وجود گستردگی و برخورد هر روزه با اموری چون ترس، رنج، شرور و مرگ و در عین حال نداشتن پاسخ مناسبی برای آن، ممکن است زندگی را بدون معنا بداند و به پوچی برسد. بنابراین انسان امروزی دغدغه معنا دارد و با این پرسش مواجه می‌شود که «آیا زندگی معنادار است؟» و «اگر معنادار است، معنای آن چه می‌تواند باشد؟» از آنجا که پرسش از معنای زندگی، یکی از اساسی‌ترین پرسش‌های انسان امروزی بوده و بحران‌هایی از جمله پوچی ایجاد کرده است، کاوش‌ها در زمینه فلسفه ایجاب می‌کند که از منظر فلسفی آنرا مورد چون و چرا قرار دهیم. در این راستا یکی از رایج‌ترین دیدگاه‌ها، دیدگاه کسانی است که از طریق لذت به این مهم پرداخته‌اند، چرا که لذت از اساسی‌ترین انگیزه‌های رفتار در آدمی بوده و بیشتر مردم طبیعتاً به دنبال انجام کاری می‌روند که لذت را برای آنان دربرداشته باشد و از انجام کاری که درد و رنج را برای آنان به همراه داشته باشد، دوری می‌کنند. نگاه انسان امروزی به امور مختلف، نگاهی عقلی - استدلالی است؛ لذا بررسی جایگاه لذت در معنای زندگی و تبیین رابطه میان این دو به صورت عقلی - فلسفی ضروری می‌نماید.

در این مقاله برآنیم از میان مطالب متعددی که اندیشمندان در باره معنای زندگی بیان کرده‌اند، به رابطه لذت و معنای زندگی^۱ از نظر ارسطو پردازیم. نخستین بار ارسطو با نگاهی منتقدانه به تبیین این مسئله می‌پردازد. در علم اخلاق سه کتاب به ارسطو، فیلسوف بزرگ یونان، نسبت داده شده است. یکی اخلاق نیکوماخوس^۲، دیگری اخلاق ائودموس^۳ و سومی که به اخلاق کبیر^۴ شهرت دارد.^۵ ارسطو در کتاب هفتم و دهم اخلاق نیکوماخوس پیرامون نیک‌بختی و لذت به بحث پرداخته است. مفسران معتقدند که کتاب دهم بعد از کتاب‌های دیگر نوشته شده است؛ لذا این کتاب کامل‌تر از کتاب‌های دیگر است و حاوی نظر نهایی ارسطوست. در کتاب دهم است که ارسطو تمام مباحث موجود در اخلاق نیکوماخوس را به هم می‌پیوندد و لذت را به عنوان مکمل نیک‌بختی می‌آورد.

وی علاوه بر تعریف لذت، این پرسش را نیز مطرح می‌کند که آیا لذت می‌تواند هدف و غایت زندگی باشد؟ نخستین مسئله در باره مبحث لذت و معنای زندگی، تعریف و تفسیر مفاهیم «لذت» و «معنا» است و چون این دو مفهوم از مفاهیم انتزاعی هستند، مسئله کمی پیچیده می‌شود. در همین خصوص، سؤال اساسی این است که آیا لذت شرط لازم و کافی برای

معناداری است یا نه؟ به عبارت دیگر آیا لذت برای معنادار شدن زندگی لازم است و اگر لازم است برای معناداری کفایت هم می‌کند یا نه؟

در بازخوانی مفهوم معنای زندگی در تفکر ارسطو به مفهوم ائودایمونیا^۶ یا نیک‌بختی خواهیم رسید. مفهوم محوری اخلاق ارسطو، مفهوم نیک‌بختی است. وی در آثار اخلاقی خود به تفصیل در باره مفهوم نیک‌بختی سخن گفته و معنای زندگی را نهفته در آن می‌داند. لذا در تبیین معنای زندگی در اندیشه ارسطو اولاً باید مفهوم نیک‌بختی بررسی شود؛ ثانیاً در تبیین این مفهوم در آثار ارسطو، به مفهوم فضیلت^۷ می‌رسیم که نقش اساسی را در رسیدن به خیر نهایی در فلسفه اخلاق ارسطو ایفا می‌کند و در نهایت این لذت است که کامل‌کننده مفهوم نیک‌بختی است. طبق دیدگاه ارسطو فضیلت، که از طریق فعالیت‌های عقلانی به دست می‌آید، با همراهی لذت انسان را به نیک‌بختی می‌رساند و ارمغان آن، معنای زندگی است. از نظر ارسطو لذت شرط لازم معنادار شدن زندگی است؛ اما شرط کافی نیست.

تاکنون پیرامون مبحث «لذت» و «نیک‌بختی» پژوهش‌هایی به‌طور جداگانه صورت گرفته است؛ مقالاتی مانند: «جستاری درباره چیستی لذت از منظر ابن‌سینا»، «سعادت از نظر ابن‌سینا»، «لذت و الم از نگاه ابن‌سینا» و «سعادت از دیدگاه علامه نراقی و ارسطو» همان‌طور که ملاحظه می‌شود در این پژوهش‌ها یا لذت به تنهایی مورد بحث قرار گرفته؛ یا نیک‌بختی و اگر هم به تبیین رابطه بین لذت و نیک‌بختی پرداخته شده، در چندین مورد می‌توان به نوآوری این رساله اشاره کرد. نخست آنکه در پژوهش پیش رو، به روش مواجهه ارسطو در رابطه با موضوع معنای زندگی پرداخته و با بازخوانی نیک‌بختی به معنای زندگی می‌رسیم. دوم اینکه به مفهوم معنا، معناشناسی آن، تحلیل معنا، راه‌های رسیدن به معنا، مفهوم لذت، اقسام آن، ملاک معناداری و رابطه لذت و معنا از نگاه ارسطو پرداخته‌ایم. سوم اینکه به تبیین رابطه لذت و معنای زندگی - که هدف اصلی این پژوهش است - اشاره می‌شود.

در این پژوهش به ترتیب، مفهوم معنای زندگی، لذت و رابطه لذت و معنای زندگی بررسی می‌شود و در آخر برشی از نفس‌شناسی ارسطو و تصویر زندگی پس از مرگ از نظر او آورده می‌شود.

۱. معنای زندگی

برای ارسطو جستجو و رسیدن به معنا، جستجو و رسیدن به نیک‌بختی است. بر این اساس در

بازخوانی مفهوم معنای زندگی به مفهوم نیک‌بختی در ارسطو می‌رسیم. «نیک‌بختی» و «معنای زندگی» در تفکر ارسطو دارای مفاهیم جداگانه؛ اما مصادیق یکسان است. البته نه اینکه زندگی ابزاری باشد برای رسیدن به معنا یا نیک‌بختی؛ بلکه کل فرایند معنا، دقیقاً کل فرایند نیک‌بختی است. لذا در قاموس فکری ارسطو، برای رسیدن به معنا باید نیک‌بختی را بکاویم و به این پرسش پاسخ گوئیم که نیک‌بختی چیست و چگونه به دست می‌آید؟

نیک‌بختی در زبان عربی «سعادت» خوانده می‌شود. در ترجمه واژه سعادت، نیک‌بختی را بر خوشبختی ترجیح می‌دهم؛^۸ چرا که وقتی اسم خوشبختی می‌آید بیشتر ذهن به سمت خوشی‌های موجود در زندگی دنیوی سوق پیدا می‌کند، در حالی که سعادت ناظر بر خیری است که فی‌نفسه دارای ارزش باشد چه خیر دنیوی و چه اخروی. به علاوه گاهی سعادت من همراه با رنج است و در حین رنج بردن، خود را سعادت‌مند می‌دانم. بنابراین واژه خوشبختی در اینجا مناسب نیست؛ در عوض واژه نیک‌بختی وسعت و شمولی را که در واژه سعادت مستتر است، دربردارد.^۹

۱.۱. معناشناسی معنای زندگی؛ معنا به مثابه هدف

اخلاق ارسطو، اخلاقی غایت‌گرایانه است. طبق این نظریه ارزش‌ها ذاتی است و می‌توان به آن‌ها رسید و با توجه به نتیجه کار است که می‌توان به بایدها و نبایدها، درست و نادرست و خوب و بد رسید و میزان خیر و شر در آن‌را اندازه‌گیری کرد (مصباح یزدی، ص ۲۸-۲۶).

وی اخلاق نیکوماخوسی را با این جمله شروع می‌کند:

فرض بر این است که هر حرفه و عملی، غرض خیری را به دنبال دارد و به راستی خیر غایت همه چیز نامیده شده است (Aristotle, 1999, 1094a, 1.4). از نظر ارسطو هر چیزی در این عالم نقشی دارد و غایت هر چیز همان نقشی است که آن چیز به سوی آن گرایش دارد و همه اعمال ما غایت خیری را به دنبال داشته و دارای ارزش ذاتی است. بنابراین می‌توان گفت ارسطو رویکردی غایت‌انگارانه به مسئله معنا داشته و معنا را به مثابه غایت در نظر می‌گیرد و لذا برای او پرسش از معنا، پرسش از غایت است. از نظر ارسطو داستان معنای زندگی، داستان مقدمه و ذی‌المقدمه نیست و معنا را بیرون از زندگی در نظر نمی‌گیرد و این گونه نیست که هدف و خیر غایی بیرون از زندگی قرار گیرد و اعمال و افعال ما صرفاً ابزاری برای رسیدن به خیر نهایی باشد. بلکه طبق دیدگاه ارسطو هدفداری شرط لازم معناداری است؛ اما معنای زندگی نیست.

وی فرق می‌گذارد میان عملی که صرفاً به خاطر خودش انجام می‌شود و عملی که برای رسیدن به هدف است (Rorty, p.488). یک عمل وقتی می‌تواند مکتنفی به‌ذاته باشد که فقط به خاطر خودش انجام شود. مثلاً در پیاده‌روی مهم نیست که فرد به آخر خط برسد یا نه. انجام عمل مهم است.

او معتقد است که شناخت غایت و خیر نهایی^۱ در زندگی ما اثر بزرگی خواهد بخشید؛ چرا که اگر ما آن غایت را پیش چشم داشته باشیم، چون تیراندازی خواهیم بود که تیر را درست به هدف می‌زند (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۰۹۴، ۱۴). اما همه غایات نهایی نیستند؛ چرا که بعضی غایات را ما برای رسیدن به غایتی دیگر می‌خواهیم، نه برای خودش؛ مثل ثروت. درحالی که خیر اعلی غایت نهایی است و ما آن را می‌جوییم نه غایات دیگر را. وی در این باره می‌گوید:

هر عملی برای رسیدن به غایتی است و آن نیز برای رسیدن به غایتی دیگر تا برسد به غایت نهایی که همان خیر است (Aristotle, 1999, 1094a, 3).

۲.۱. تحلیل معنا در معنای زندگی

با بازخوانی آثار ارسطو می‌توان اصطلاحات ویژه معنای زندگی را استخراج کرد و به تحلیل معنا در معنای زندگی دست یافت. در ادامه به ارائه توضیح مختصری پیرامون این اصطلاحات می‌پردازیم.

- یک معنا، نه چند معنا: ارسطو نیک‌بختی را همواره یک چیز می‌داند، هرچند کثیری از خیرها (اهداف) موجود باشد (وایت، ص ۳۰۷-۳۰۶). با توجه به این مطلب می‌توان گفت که ارسطو معتقد است انسان معانی زیادی را برای زندگی خود در نظر می‌گیرد؛ اما در میان تمام این معانی، تنها یک معناست که هدف نهایی بوده و برای رسیدن به آن باید تلاش کرد.

- ذاتی بودن معنا: از نظر ارسطو معنا در معنای زندگی ذاتی است؛ زیرا طبق باور او خیر نهایی بسنده برای خویش است. بسنده برای خویش در نظر آن چیزی است که به تنهایی زندگی را مطبوع و بی‌نیاز از همه چیز می‌سازد و خود به خود زندگی را دارای ارزش می‌کند. از طرفی هم خیر نهایی باید مطلوب باشد؛ چون به فرد انگیزه می‌دهد و انگیزه همه غایات متوسط غایت نهایی است (Aquinas, p. 626). نیک‌بختی مطلوب بالذات است؛ یعنی صرفاً برای خودش خواسته می‌شود، نه مطلوب لغیره که برای چیز دیگری خواسته شود. بنابراین نیک‌بختی که در قاموس فکری ارسطو معنای زندگی را می‌سازد، فی‌نفسه دارای ارزش ذاتی بوده و غیر ابزاری است.

- کشف معنا: در نگاه ارسطو ارزش‌های اخلاقی ریشه در ارزش‌های بیرونی دارد؛ چرا که باید در جستجوی خیر غایی که نیک‌بختی مطلوب و بالذات فرد را رقم می‌زند، بود. تفکری که بر این باور باشد که ارزش‌های بیرونی، ذاتی و واقعی وجود دارد، تفکر کشف‌گرا در مبحث معنای زندگی است. لذا طبق دیدگاه ارسطو غایاتی در جهان وجود دارد که باید آن‌ها را کشف کرده و از میان این غایات باید به غایت نهایی که همان خیر اعلی است رسید.

- طبیعت‌گرایی و معنا: هدف فیزیکی یا فلسفه طبیعت ارسطو، نشان دادن گذر ماده در مرحله‌های گوناگون در عالم طبیعت است. وی در باره نفس می‌گوید:

مطالعه‌ی نفس اعم از این که هر نفسی مورد نظر باشد یا نفس به آن معنا که ما بیان کردیم، باید در محدوده‌ی علم طبیعی قرار گیرد (Aristotle, 1995, p. 642).

بنابراین از نظر ارسطو معنا عینی و انضمامی است و در همین دنیا باید آنرا یافت.^{۱۱}

۱.۳. نیک‌بختی

از نظر ارسطو نیک‌بختی یا ائودایمونیا، برای عامه مردم امری است بدیهی و قابل لمس که در مفهوم آن متحدند (Lear, p.161). اما مصداق آنرا در چیزهای متفاوتی در نظر می‌گیرند (ibid, 1999, 1095a, p. 5)؛ اما از نظر ارسطو باید به این نکته توجه کرد که این سه نمونه اصلی زندگی مانند لذت، توانگری و افتخار خوب پنداشته می‌شوند؛ چرا که اینها وسایلی هستند برای رسیدن به مطلوب فی‌نفسه. طبق دیدگاه ارسطو نیک‌بختی دارای این ویژگی‌ها است:

۱. خیر نهایی و اعلی است؛ یعنی چیزی که ما آنرا برای خودش می‌خواهیم و ابزاری برای چیز دیگر نیست. بر این اساس برترین خیر است.
۲. بسنده برای خویش است؛^{۱۲} یعنی خود به خود می‌تواند موجب ارزشمند شدن زندگی شود و آنرا مطبوع و بی‌نیاز از همه چیز سازد (Aquinas, p.626).

آن خیری خیر برین است که شایستگی آن فقط به خاطر خودش باشد و نیک‌بختی چنین است. نیک‌بختی بدون آنکه لازم باشد چیز دیگری به آن افزوده شود، خواستنی است و آنرا با خیرهای دیگر نمی‌توان در یک ردیف قرار داد؛ چه اگر با خیرهای دیگر در یک ردیف قرار داده شود با افزوده شدن خیری حتی بسیار کوچک به آن، از این ردیف خارج می‌شود و ارزشی بیشتر می‌یابد و همیشه خیر بیشتر و بزرگ‌تر خواستنی‌تر است (Aristotle, 1999, 1096b, p.10). بنابراین می‌توان گفت از نظر ارسطو اولاً نیک‌بختی که معنای زندگی را می‌سازد، دارای ارزش ذاتی است چون فی‌نفسه خواستنی است و ارزش خود را از جای دیگری نمی‌گیرد و

ثانیاً نیک‌بختی شرط لازم و کافی برای معنادار شدن زندگی است. نیک‌بختی چیزی است که اگر فرد آن را در اختیار داشته باشد، نیاز به هیچ چیز دیگر برای معناداری ندارد. همچنین از نظر ارسطو نیک‌بختی برخاسته از طبیعت فرد است (Rorty, p.483).

البته منظور ارسطو این نیست که تنها یک هدف فراروی اعمال ماست؛ بلکه حداقل باید یک هدف باشد که وابسته به اهداف دیگر نبوده و صرفاً برای خودش خواستنی باشد. اگر همه اهداف و خیراتی که ما به دنبال آن هستیم بسنده برای خویش می‌بود، مردم در زندگی دچار سردرگمی می‌شدند چرا که میان امیال بشر تضاد وجود دارد و باید حداقل زندگی بدون دچار شدن در سردرگمی‌ها امکان داشته باشد (Lear, p.160).

ارسطو انواع ایده‌آل زندگی‌ها را در سه مدل زندگی بررسی می‌کند: زندگی به همراه لذت، زندگی سیاسی و زندگی وقف نظر^{۱۳} (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۰۹۶ الف ۲۱-۲۰). وی از بین آن‌ها، زندگی وقف نظر را بهترین و کامل‌ترین فعالیت انسان می‌داند؛ زیرا تنها نفس ناطقه است که از جهت منطقی معرف اوست. بنابراین نیک‌بختی انسان، فعالیت نفس در حال توافق با عقل است (Aristotle, 1999, 1098a, p.12).

نکته دیگر اینکه از منظر ارسطو نیک‌بختی، فعالیت است و ارجمندترین این فعالیت‌ها بادوام‌ترین آن‌ها است، که عبارت است از فعالیت‌های موافق با فضیلت. او نیک‌بختی را حالت ثابتی می‌داند که به آسانی دگرگون نمی‌شود؛ زیرا چنین انسانی به‌طور مداوم به فعالیت‌های موافق با فضیلت می‌پردازد و چون به‌طور مداوم این کارها را انجام می‌دهد صاحب چنان روح بزرگی می‌شود که دگرگونی‌ها و اتفاقات ناگوار زندگی باعث دگرگونی حالت او یا رفتن به سمت بدبختی نخواهد شد. ارسطو انسان نیک‌بخت را کسی می‌داند که موافق فضیلت کامل فعالیت می‌کند و از مواهب خارجی نیز به مقدار کافی بهره‌مند است، آن‌هم نه در زمانی معین؛ بلکه در سراسر عمر (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۱۰۱ الف ۴۳).

۲. فضیلت، راه رسیدن به معنای زندگی

تبیین مفهوم نیک‌بختی در ارسطو در دل تبیین مفهوم فضیلت نهفته است. اگر از ارسطو سؤال شود که چگونه می‌توان به نیک‌بختی رسید، در پاسخ می‌گوید؛ از طریق فضیلت. فضیلت در دیدگاه ارسطو ملکه‌ای است نفسانی که از میان دو حالت افراط و تفریط حد وسط را برمی‌گزیند (Aristotle, 1999, 1107a, 27, 28). طبق دیدگاه ارسطو، فضیلت تنها به خاطر خودش خواسته نمی‌شود؛ بلکه به دلیل رسیدن به نیک‌بختی هم جستجو می‌شود.

ارسطو ارزش فراوانی برای نظریه حد وسط قائل است. حد وسط معیار و ملاک فضیلت است. وی در پاسخ به این پرسش که چگونه باید رفتار کرد تا به نیک‌بختی رسید، راه اعتدال را پیشنهاد می‌دهد و اعتدال در هر امری را موجب نیک‌بختی می‌داند. نظریه اعتدال ارسطو مبتنی بر اصل تراحم قوای انسانی است. او معتقد است در میان تراحم قوا باید ارجح را توسط عقل برگزید. ارسطو در این باره می‌گوید: شریفان به یک نوعند و شریران به صد گونه (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۱۰۶ ب ۶۵). به این معنی می‌توان به طرق مختلف گناه کرد، ولی فقط به یک طریق می‌توان صاحب فضیلت شد. مثلاً شجاعت نقطه کمالی میان جبن و تهور است (ارسطو، ۱۳۷۷، ص ۱۳).

ارسطو برای نفس انسانی دو بعد را در نظر می‌گیرد و بر پایه آن، فضیلت را نیز به دو نوع تقسیم می‌کند:

۱. فضیلت عقلانی که حکمت نظری و عملی را در بر گرفته و از راه آموزش به دست می‌آید. از نظر ارسطو نیک‌بختی با پیروی از لوگوس به دست می‌آید. فعالیت‌های نفس باید مطابق با لوگوس باشد که مطابقت با فضیلت نیز در دل آن است (Lear, p.162-163).

حکمت نظری برای شناخت فضایل است و حکمت عملی برای این است که صاحب فضایل شویم (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۱۴۳ ب ۲۳۳). ارسطو در این باره می‌گوید: «کسی که دارای حکمت عملی باشد، صاحب همه فضایل است» (همان، ۱۱۴۵ الف ۲۳۷). ارسطو معتقد است در سایه فضایل عقلانی است که حد وسط مشخص می‌شود - چرا که عقل دست به گزینش می‌زند و ارجح را برمی‌گزیند.

۲. فضیلت اخلاقی که فضایی چون سخاوت، شجاعت و عدالت را دربرمی‌گیرد. فضایل اخلاقی سبب می‌شود که هدف درست باشد و حکمت عملی راه درست به سوی هدف را نشان می‌دهد (همان، ۱۱۴۴ الف ۲۳۴). در تبیین رابطه بین حکمت عملی، به منزله فضیلت عقلانی، و فضیلت اخلاقی باید گفت که حکمت عملی علم به تکالیف و وظایف انسان است. شناختی است که مربوط به حوزه عمل یعنی بایدها و نبایدها و خوب و بد است؛ مانند اینکه عدالت خوب است یا انسان باید راست بگوید. حال وقتی که عدالت و راستگویی بر اثر تکرار و تمرین تبدیل به عادت انسان شده و در رفتار فرد خود را نشان دهد، فرد به فضیلت اخلاقی نیز دست یافته است. از طریق فضایل اخلاقی است که نمود رعایت حد وسط توسط عقل در

زندگی و رفتار مشخص می‌شود. بنابراین یگانه مسئله اخلاق این است که چگونه رفتار کنیم تا زندگی موفق داشته باشیم؟ (همو، ۱۳۷۷، ص ۱۲)؟
 در اندیشه ارسطو فضیلت اخلاقی نتیجه عادت است و از این رو «اتیک»^{۱۴} نامیده شده است. اتیک نیز برگرفته از واژه «اتوس»^{۱۵} به معنای عادت است (Aristotle, 1999, 1103a, 20). ارسطو خاطر نشان می‌سازد که هیچ‌یک از فضایل اخلاقی ناشی از طبیعت ما نیست؛ زیرا هیچ موجود طبیعی ممکن نیست عادت بر خلاف طبیعتش انجام دهد. اگر ما فضایل را بر اساس طبیعت درونی مان انجام می‌دادیم، همواره باید به همان شکل عمل می‌کردیم؛ درحالی که شاهدیم انسان رذیلت را که نقطه مقابل فضیلت است، مکرراً انجام می‌دهد (ibid). ارسطو در این باره می‌گوید:

ما به حکم طبیعت این قابلیت را داریم که فضایل را به خود بپذیریم، ولی آن‌ها را تنها از طریق عادت می‌توانیم کامل سازیم (ibid).

بنابراین فضایل در ما، نه بر حسب طبیعت به وجود می‌آیند و نه بر خلاف طبیعت. ارسطو از آنچه گفته شد این نتیجه را می‌گیرد که: آدمی ممکن نیست بدون حکمت عملی نیک به معنی دقیق باشد (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۱۴۴ ب ۲۳۷). لذا حکمت نظری و فعالیت شایسته عقل، به تنهایی برای فضیلت مند شدن کافی نیست. با این همه از نظر ارسطو حکمت نظری برتر از حکمت عملی است؛ زیرا حکمت نظری جزء برتر نفس ماست. بنابراین از نظر ارسطو فضیلت در صورتی شرط لازم و کافی برای رسیدن به نیک‌بختی است که انسان هم فضایل عقلانی را در نظر داشته باشد و هم فضایل اخلاقی را.

۳. لذت

ارسطو کتاب هفتم اخلاق نیکوماخوس را به لذت و درد و کتاب دهم را به لذت و نیک‌بختی اختصاص داده است. از نظر ارسطو لذت این گونه تعریف می‌شود: «ادراک تصدیقی امر مطبوع»^{۱۶} (Aristotle, 1995, p. 240-241). با تامل در این تعریف درمی‌یابیم که ارسطو در این تعریف قیودی را مد نظر داشته است:

– اولین قید برای لذت «ادراک» است. ادراک برای لذت شرط لازم است؛ اما شرط کافی نیست. چون در ادامه قیدهای دیگری را نیز اضافه می‌کند.

- وی با آوردن قید « تصدیقی» برای ادراک درصدد است که بگوید، تصور صرف و احساس محض لذت یا الم نیست؛ بلکه باید شخص به جستجوی خواسته محسوس و لذت بخش خود نیز پردازد و به حکم ایجابی یا سلبی برسد.

- امر مطبوع باید مورد ادراک تصدیقی قرار گیرد.

- ادراک تصدیقی امر مطبوع برای خود فرد، به لذت برای او منجر می شود؛ نه امر مطبوع در واقع. به عبارت دیگر لذت حالت خوش نفسانی فرد است که در اثر دستیابی به مطلوب حاصل می شود؛ اما اینکه پیش هر فردی امر مطبوع و مطلوب چه چیزی باشد، دورنمای فرد نسبت به لذت را می سازد. لذا مفهوم لذت ارتباط بسیار تنگاتنگی با مفهوم نیک بختی می یابد. هر چیزی که فرد آن را مطلوب و نیک بختی خود را در آن بداند، به دنبال آن می رود و لذت را به تبع آن خواهد داشت.

ارسطو معتقد است انسان همواره لذت جوست و از درد گریزان است (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۱۷۲ الف ۱۶۳). وی در این باره می گوید:

همه موجودات زنده در جستن لذت شریک اند. لذت از آغاز کودکی با ما همراه بوده و با ما بزرگ شده است و از این رو مانند رنگی در تمام زندگی ما فرو رفته است و زدودن آن دشوار است (همان، ۱۱۰۵ الف ۲۴).

همچنین در اهمیت بحث از لذت و ارتباط آن با نیک بختی ارسطو معتقد است که بیشتر مردم نیک بختی و لذت را وابسته به هم می داند و نیک بخت را کسی می داند که از زندگی خود همواره لذت می برد و شاد است. به همین دلیل نیک بخت را با نامی برگرفته از واژه ای که به معنی احساس لذت است می خوانند (Aristotle, 1999, 1152b. 121). افزون بر این، زندگی یک فعالیت به هم پیوسته است و انسان فعالیت هایش را بر اساس علایقش ردیف می کند و در وهله نخست به دنبال فعالیت هایی می رود که لذتش در آن ها بیشتر است. به تعبیر دیگر لذت خاص در هر فعالیت است، که آن فعالیت را شدت می بخشد. مثلاً کسی که از ریاضیات لذت می برد ممکن است دانشمند ریاضی شود و بهتر آن را درک کند البته در مقایسه با کسی که اصلاً به آن علاقه ندارد (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۱۷۵ الف ۳۸۱).

۳. ۱. لذت شرط لازم برای نیک بختی است؛ اما شرط کافی نیست
ارسطو چهار عقیده پیرامون مبحث لذت بیان می کند:

۱. لذت‌طلبان: برخی معتقدند که لذت خیر مطلق است و اصالت با لذت است. ارسطو این سخن را به اودکسوس نسبت می‌دهد. از نظر وی لذت والاترین ارزش‌هاست؛ زیرا همه موجودات زنده چه عاقل و چه بی‌عقل به دنبال لذت‌اند و آنچه خواستنی از جانب همه مردم است، خیر حقیقی است (Aquinas, p. 592-594).

۲. گروهی نیز معتقدند لذت شر مطلق است. هیچ لذتی نیک نیست؛ زیرا لذت، نیکی را نفی می‌کند.

۳. گروهی دیگر برآنند ما لذات محدودی داریم که نیک هستند، بیشتر لذات بدند.

۴. گروهی نیز معتقدند که حتی اگر همه انواع لذات نیک باشند، ممکن نیست لذت بهترین چیزها باشد (Aristotle, 1999, 1152b.121-122).

وی پس از رد این عقاید، نظر نهایی خود را این‌گونه بیان می‌کند: با اینکه لذت خیر است؛ اما خیر مطلق نیست. چرا که خیر منحصر به لذت نیست و بعضی چیزها به خاطر خودشان مطلوب هستند نه به خاطر اینکه با لذت همراه‌اند؛ لذا معنای زندگی را فقط لذت تشکیل نمی‌دهد. لذت لازمه نیک‌بختی است و نباید لازمه شیء را با خود شیء برابر دانست. عبارت ارسطو در نیکوماخوس این است: «لذت نه برترین خیر است و نه هر لذتی خواستنی است. بعضی لذات فی‌نفسه خواستنی هستند؛ هر چند از حیث نوع و منشأ با یکدیگر فرق داشته باشند (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۱۷۴ الف ۳۷۶). بدین ترتیب لذت برای ارسطو خیر مطلق یا نیک‌بختی نیست؛ بلکه یکی از اجزای اصلی و بسیار مهم آن است. بنابراین می‌توان گفت از نظر ارسطو لذت شرط لازم برای معنادار شدن زندگی است؛ اما شرط کافی آن نیست.

۲.۳. اقسام لذت

تقسیم اصلی ارسطو از لذت، مربوط به تقسیم لذت به جسمانی و عقلانی است. ارسطو نفس را به دو جزء عقلانی و غیرعقلانی تقسیم می‌کند (Aristotle, 1995, Vol 2, 187). به نظر می‌رسد به تبع این تقسیم است که لذت نیز به دو قسم جسمانی و عقلانی تقسیم می‌شود.

- لذت جسمانی: لذات جسمانی لذاتی را شامل می‌شود که مربوط به بدن است. مانند لذت ناشی از خوردن، خوابیدن و جماع. از نظر ارسطو این‌گونه لذات جسمانی از جمله مواهب خارجی است که انسان فطرتاً به آن‌ها نیازمند است. وی در کتاب هفتم می‌گوید؛

همه بر آنند که زندگی همراه با نیک‌بختی، زندگی همراه با لذت است و حق همین است، زیرا نیک‌بختی فعالیتی است که کامل است و چون هیچ فعالیتی اگر بدون مانع شکوفا نشود کامل نیست؛ لذا انسان نیک‌بخت به نیکی‌های مربوط به بدن به‌عنوان مواهب خارجی احتیاج دارد تا مانعی از این حیث بر سر راهش نباشد (*ibid*, 1999, 1153b.124).

ارسطو معتقد است طبیعت ما بسنده برای خویش نیست و برای زندگی وقف نظر کفایت نمی‌کند؛ اما نه اینکه برای خوشبخت شدن نیاز به مواهب زیادی داریم؛ بلکه کافی است مواهب خارجی به مقدار معتدل در اختیار آدمی باشد. بنابراین پرهیزگاران و خویشنداران نیز به دنبال لذت می‌روند؛ اما در حد اعتدال. وی از قول سولون می‌گوید:

نیک‌بخت کسی است که به اندازه معتدل از مواهب خارجی بهره‌مند است^{۱۷} (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۱۷۹ الف ۳۹۴).

- لذت عقلانی: لذات عقلانی، لذاتی را دربرمی‌گیرد که حاصل فعالیت‌های عقلانی است. همان‌طور که جزء عقلانی نفس، جزء خردمند نفس است و فعالیت‌های عقلانی را دربردارد، لذت مربوط به این بخش نیز لذت ناشی از فعالیت‌های عقلانی بوده و اعلا درجه لذت است. از نگاه ارسطو معنای زندگی در وهله اول در گرو فعالیت‌های نظری است. او در باره برتری لذت عقلانی بر لذت جسمانی دلایلی می‌آورد که به‌طور خلاصه می‌توان آن‌ها را این‌گونه تقریر کرد (همان، ۱۱۷۷ الف ۳۸۸ و ۱۱۷۷ ب ۳۸۹ و ۱۱۷۸ الف ۳۹۰).

۱. فعالیت نظری والاترین نوع فعالیت انسانی است؛ زیرا عقل والاترین جزء وجودی ماست و علاوه بر آن موضوعات شناخت عقل هم بهترین موضوعات شناخت هستند. بنابراین کامل‌ترین لذت در پس کامل‌ترین فعالیت‌هاست.

۲. فعالیت نظری مداوم‌ترین فعالیت‌هاست؛ لذا لذات عقلانی پایدارترین لذات هستند.

۳. نیک‌بختی همراه لذت است و فعالیت نظری بیشترین لذات را دربردارد. بنابراین کسی که می‌داند نسبت به کسی که نمی‌داند، زندگی را با لذت بیشتری می‌گذراند (Hughes, p. 220).

۴. فعالیت نظری بسنده برای خود است.

۵. فعالیت نظری فعالیتی است که صرفاً برای خودش دوست داشته می‌شود؛ زیرا غیر از تأمل و نظر انتظاری از آن نمی‌رود.

۶. فعالیت نظری از نظر جدیت و ارزش والاتر از دیگر اعمال منطبق با فضیلت است. زیرا هم هدفی غیر از خود ندارد و هم دارای لذتی خاص خودش است که بر آن شدت می‌بخشد و

هم با فراغت و بسندگی برای خودش همراه است و هم خسته کننده نیست و هم همه خصوصیات فرد کاملاً نیک بخت را به همراه دارد.

۷. فعالیت نظری، فعالیت عنصری الهی در وجود ماست. به عبارت دیگر از میان فعالیت‌های انسانی آن فعالیتی که به فعالیت خدایان شبیه تر است، باید بیش از همه چیز دارای طبیعت نیک بختی باشد.

۳.۳. پرهیزگاری و ناپرهیزگاری

مبحث بسیار مهم دیگری که به روشن شدن بحث لذت در ارسطو کمک می‌کند، بحث پرهیزگاری و ناپرهیزگاری است. ارسطو کتاب هفتم اخلاق نیکوماخوس را به این بحث و ارتباط آن با بحث لذت و درد اختصاص داده است.

پرهیزگاری با خویشنداری، پایداری و استقامت در برابر میل و غالب شدن بر آن حاصل می‌شود. فرد پرهیزگار همواره حد وسط را انتخاب می‌کند، بر فکر و عقیده خود پایدار است و در رفتار نیز بر همان تصمیم خود عمل می‌کند و مقهور میل نمی‌شود. در مقابل ناپرهیزگاری حاصل لگام گسیختگی، نرمش در برابر امیال و مغلوب آن‌ها شدن است. فرد ناپرهیزگار در لذت جویی افراط می‌کند و در برابر امیال استقامت و پایداری به خرج نمی‌دهد. لذا پرهیزگاری و ناپرهیزگاری با میل‌ها و لذا لذت جسمانی ارتباط می‌یابد. ارسطو با معرفی فرد پرهیزگار و ناپرهیزگار بیان می‌کند که فرد پرهیزگار به دنبال لذات پایدار- که معنای واقعی زندگی در پرتو آن است- می‌رود و فرد ناپرهیزگار به دنبال لذات آنی و جسمانی می‌رود (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۱۴۷ب ۲۵۶)؛ بنابراین پرهیزگاران به معنای واقعی زندگی دست می‌یابند و در مقابل ناپرهیزگاران معنای واقعی زندگی را از دست می‌دهند یا در چیزهای غیر واقعی آن‌را جستجو می‌کنند.

۳.۴. آکراسیا و معنا

از نظر ارسطو با نبود حکمت عملی فرد در دام آکراسیا می‌افتد و آن زمانی روی می‌دهد که فرد می‌داند بهترین کار ممکن و به عبارتی معنای زندگی در چیست؛ اما به آن عمل نمی‌کند و حتی از این عمل خود هم لذت می‌برد. مفهوم آکراسیا در مبحث لذت و معنای زندگی نقشی بسیار مهم را ایفا می‌کند. چرا که اگر فرد درست بیندیشد و درست هم عمل کند، به معنای حقیقی زندگی و لذت ناشی از آن می‌رسد. از نظر ارسطو افراد پرهیزگار همواره مطابق علم

خود عمل می‌کنند و در برابر امیال استقامت و پایداری از خود نشان می‌دهند و بر «قاعده درست»^{۱۸} ثابت‌قدمند (همان، ۱۱۵۰ ب ۲۶۷). بنابراین می‌توان گفت که از نظر ارسطو افراد پرهیزگار در موقعیت آکراسیا قرار نمی‌گیرند. به فرض هم که در این موقعیت قرار گیرند، همواره دست به انتخاب درست و شایسته می‌زنند؛ چون صاحب فضیلت هستند و خویشتنداری ملکه و عادت آنان شده است. در برابر پرهیزگاری، ناپرهیزگاری قرار دارد. ناپرهیزگاران از «قاعده درست» که همان حکمت عملی است پیروی نمی‌کنند؛ چون بیش از حد خواهان لذات جسمانی هستند. در این حالت فرد می‌اندیشد؛ اما بر انتخاب و تصمیم خود پابرجا نمی‌مانند و این نشان از ضعف اراده‌ی او دارد (همان، ۱۱۵۱ ب ۲۷۳).

بنا به آنچه گفته شد طبق دیدگاه ارسطو موقعیت آکراسیا برای فرد ناپرهیزگاری پیش می‌آید که دارای حکمت عملی نیست؛ چرا که صاحب حکمت عملی دانش خود را در عمل تحقق می‌بخشد، در حالی که فرد ناپرهیزگار قادر نیست دانش خود را در عمل تحقق بخشد. در همین جاست که ممکن است در دام آکراسیا بیفتند. لذا داشتن حکمت عملی برای ارسطو در رسیدن به معنای زندگی و لذت حاصل از آن اهمیت بسیاری دارد. از نظر ارسطو ما نمی‌خواهیم بدانیم شجاعت چیست؛ بلکه می‌خواهیم شجاع باشیم. به همین ترتیب وی در اخلاق کبیر متذکر می‌شود که هر کسی که ذات عدالت را می‌شناسد، تنها به این دلیل عادل نمی‌شود (اخلاق کبیر، ۱۱۸۳ ب ۱۶-۱۵).

۳. ۵. باید به معنا رسید، نه صرفاً احساس معنا

ارسطو برای جلوگیری از افتادن در دام آکراسیا پیشنهاد می‌دهد که در انجام فعل باید میان لذت که فقط حالت نفسانی و درونی فرد را در برمی‌گیرد و حس می‌شود، و اعمال و اتفاقات بیرونی فعل هماهنگی ایجاد کرد و روی هر دو تمرکز داشت. زیرا اگر فرد هر یک از دو طرف عالم درون و بیرون را رها کند، لذت حاصل از طرف مقابل را درک نخواهد کرد (Rorty, p.495). افراد بیشتر روی آنچه حس می‌شود متمایل می‌شوند. لذا موقعیت آکراسیا پیش می‌آید و ارسطو از وقوع این خطا جلوگیری می‌کند. لذا از نظر ارسطو تنها احساس معنا داشتن برای معناداری کافی نیست. شیوه زیستن که در بر دارنده اخلاقی زیستن و فضیلت‌مند بودن است مهم است. معنا با احساس معنا فرق دارد؛ چرا که احساس‌های ما صرفاً حالات درونی و نفسانی ما را در برمی‌گیرد و بخشی از وجود ماست؛ بخش دیگر وجود ما غیر احساسی است و

معنا به کل وجود انسان برمی گردد.. همچنین اینکه لذت برترین ساحت وجودی ماست قابل اثبات نیست؛ چون برای انسان چیزهای مهم تر از لذت نیز وجود دارد. ارسطو خاطر نشان می سازد که لذت تنها چیزی نیست که شایستگی فی نفسه داشته باشد (ibid, p.483)؛ لذا نمی توان معنا را مساوی با لذت و احساس معنا را مساوی با احساس لذت دانست.

۳.۶. نظریه میل و رد آن

مطابق نظریه میل تنها آن چیزی که ما به سمت آن میل پیدا می کنیم و آن را می خواهیم به زندگی ما معنا می دهد. یک چیز در صورتی خوب است که من آن را بخواهم و این خواسته من است که به آن ارزش می دهد. لذا این میل است که ارزش را تعریف می کند و رسیدن به امیال شرط لازم و کافی برای معناداری است (Thomson, p. 71-72). اما از نظر ارسطو حسن و قبح ذاتی است. مفهوم خوبی و بدی در درون انسان نهادینه شده است و انسان استعداد این را دارد که یکی را انتخاب کند (Aristotle, 1999, p.61-62). به اعتقاد ارسطو میل و خواسته فرد ممکن است به سمت قاعده درست در زندگی سوق یابد یا برعکس قاعده درست حرکت کند. فضیلت اخلاقی ملکه ای است که با انتخاب سروکار دارد و آن انتخاب میل همراه با تعقل است (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۱۳۹ الف ۲۰۹). اراده فرد اگر تابع عقل او باشد و مطلوبیت فعل را درک کرده باشد، او را به سمت پرهیزگاری و اگر اراده تابع عقل نباشد و تنها در پی مطلوبیت درونی باشد، او را به سمت ناپرهیزگاری یا لگام گسیختگی خواهد کشاند. بنابراین طبق دیدگاه ارسطو رمز رسیدن به نیک بختی رسیدن به هر آنچه فرد میل می کند و می خواهد نیست. این میل ما نیست که به امور ارزش می دهد؛ چرا که اولاً همه آنچه فرد میل می کند با ارزش نیست و ثانیاً چیزهای با ارزشی هم هستند که فرد آن را میل نمی کند. بلکه ارزش امور است که باعث خواسته شدن آن توسط فرد می شود. لذا ارزش عینی و انضمامی است. اعمال به طور غیر ایزاری و فی نفسه با ارزش هستند. نه اینکه میل و خواسته من به آن ارج دهد. مثلاً فعالیت های عقلانی، ارزش ذاتی دارد و لذا فرد آن را می خواهد. بنابراین می توان گفت که از نظر ارسطو میل نه شرط لازم و نه شرط کافی برای رسیدن به معناست. زیرا فردی که اسیر امیال شده است، بدون تفکر و صرفاً از روی میل و هوا و هوس خود دست به انجام کاری می زند.

۳.۷. ملاک معناداری

در این بخش می‌خواهیم به تبیین ملاک معناداری از نظر ارسطو پردازیم. آیا صرفاً اینکه خود شخص بگوید معنا را احساس و لمس کردم و از این طریق به معنا رسیدم کفایت می‌کند یا اینکه زندگی افراد باید ارزیابی شود و فاکتورهای معناداری را در ملاک‌ها و معیارهایی سنجید؟ طبق دیدگاه ارسطو زندگی افراد باید ارزیابی شود. زندگی معنادار است که همراه با فضایل عقلانی و اخلاقی باشد و لذت ناشی از آن باعث شاد شدن زندگی فرد شود و تنها زندگی پرهیزگاران است که این‌گونه است. باید زندگی آن‌ها سرمشق و الگو باشد؛ زیرا آنان همواره جانب حد وسط را نگه داشته و اراده آنان مطابق عقل عمل می‌کند و تحت تأثیر امیال و شهوات قرار نمی‌گیرد و همواره بر تصمیم خود پایدار می‌مانند و در نتیجه لذت آنان شریف و مطلق است. وی در این باره می‌گوید: «در همه این موارد چیزی به راستی همان‌گونه است که بر مرد نیک و صاحب فضیلت نمایان می‌شود. پس لذت آن خواهد بود که بر او لذت می‌نماید و لذت چیزهایی خواهند بود که او از آن‌ها لذت می‌برد» (همان، ۱۱۷۶ الف ۳۸۳). از نظر ارسطو زندگی فرد پرهیزگار لذت‌بخش و شادی‌آور است؛ زیرا زندگی او همراه با فعالیت‌های عقلانی است که این افعال ذاتاً لذت‌بخش است و مشروط به نتیجه فعل نیست (Rorty, p.484). برای اینکه بدانیم لذت حاصل از کارهایمان چقدر به لذتی نزدیک است که معنای زندگی را تقویت می‌کند، باید نشان دهیم که چقدر آن‌ها در شادی و لذت فرد پرهیزگار سهیم هستند (ibid, p.483).

۴. لذت و معنای زندگی

در بررسی رابطه لذت و معنای زندگی، دو جمله از ارسطو وجود دارد که به‌طور دقیق ارتباط این دو مفهوم را با هم بررسی می‌کند. در اینجا به تحلیل این دو جمله می‌پردازیم تا در نهایت به ارتباط عمیق این دو مفهوم پی بریم. جمله اول پیرامون چیستی مفهوم معنای زندگی این است:

اگر نیک‌بختی فعالیت منطبق با فضیلت است پس باید منطبق با والاترین فضایل باشد و چنین فعالیت، فعالیت بهترین جزء وجود ما است خواه این جزء عقل باشد و خواه چیز دیگر. فعالیت این جزء در انطباق با فضیلت خاص آن، نیک‌بختی کامل است و این فعالیت، فعالیت نظری است (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۱۷۷ الف ۳۸۸).

در تحلیل این سخن ارسطو به مطالبی که در ادامه آمده می‌توان رسید:

۱. نیک‌بختی فعالیت است. لذا معنای زندگی در حوزه‌ی رفتار و عمل خودش را نشان می‌دهد.
۲. معنا را در کل پروسه‌ی زندگی باید یافت؛ چرا که می‌گوید نیک‌بختی فعالیت است، نمی‌گوید نیک‌بختی بخشی از فعالیت یا انتهای آن است. وی در این باره می‌گوید: « نیک‌بختی در طی زندگی کامل باید ادامه داشته باشد؛ چون با یک گل بهار نمی‌شود» (همان، ۱۰۹۸ الف ۳۱)؛ بنابراین با یک روز یا زمانی کوتاه هیچ کس نیک‌بخت نمی‌شود.
۳. فعالیت یا رفتار ما در روند زندگی، تنها ابزاری برای رسیدن به غایت نیست. غایت باعث بهتر اجرا شدن فرآیند می‌شود؛ زیرا از نظر ارسطو غایت همان موضوع میل ما است (همان، ۱۱۳۹ الف ۲۰۹) و کاری که به فراخور میل انجام شود، بهتر انجام می‌شود تا کاری که در راستای میل فرد نباشد و لذا در اینجا فرد برای رسیدن به غایت کار را بهتر انجام می‌دهد.
۴. هر فعالیت به فراخور هر میلی که فرد دارد وی را به نیک‌بختی نمی‌رساند؛ بلکه فعالیتی که در راستای فضایل باشد ضامن نیک‌بختی فرد است.
۵. فعالیت‌های حاصل از فضایل عقلانی برتر از فعالیت‌های حاصل از فضایل اخلاقی هستند؛ چون فعالیت حاصل از فضایل عقلانی، فعالیت جزء برتر وجود ماست. بنابراین نیک‌بختی اولاً و بالذات شامل فضایل عقلانی و ثانیاً و بالعرض شامل فضایل اخلاقی می‌شود.
۶. فعالیت در انطباق با فعالیت نظری، نیک‌بختی کامل است و در این حالت است که فرد به معنای زندگی دست می‌یابد. زیرا عقل بیش از هر چیز دیگر خود حقیقی انسان است و چنین زندگی بهترین زندگی است.

جمله‌ی دوم ارسطو پیرامون رابطه‌ی لذت و معنای زندگی این است:

ما بر آنیم که نیک‌بختی باید همراه با لذت باشد و در میان همه‌ی انواع فعالیت‌های منطبق با فضیلت، فعالیت حکمت نظری لذیذترین آن‌هاست و به هر حال این فعالیت به سبب ناب بودن و دوامش مایه‌ی والاترین لذات است (همان، ۱۱۷۷ الف ۳۸۸).

در تحلیل این سخن ارسطو نیز به نکات زیر پی می‌بریم:

۱. زندگی همراه با نیک‌بختی، زندگی همراه با لذت است؛ چرا که فرد از اینکه معنای زندگی را درک کرده لذت می‌برد. بنابراین لذت خود معنای زندگی نیست؛ بلکه همراه آن است و باعث بهتر شدن فرآیند معنا می‌شود.

۲. نیک‌بختی، چنان‌که گفتیم، شامل کل فرایند فعالیت است؛ بنابراین لذتی نیز که همراه آن است، شامل کل فرایند فعالیت می‌شود. پس این‌طور نیست که فقط وقتی به انتهای پروسه برسد دارای لذت شود.

۳. در درجه نخست زندگی منطبق با فعالیت‌های عقلانی بهترین و پرلذت‌ترین زندگی برای انسان است و در درجه دوم زندگی منطبق با فضایل اخلاقی نیز نیک‌بختی است و دارای لذت.

۴. لذت شرط لازم؛ اما ناکافی برای معنادار شدن است و همراهی لذت و فضیلت است که فرد را به معنا می‌رساند. در مبحث لذت و معنای زندگی این پرسش برای ارسطو مهم است؛ که آیا ما زندگی می‌کنیم برای رسیدن به لذت، یا لذات را می‌خواهیم به خاطر زندگی (همان، ۱۱۷۵ الف ۳۸۱)؟ خود رسیدن به لذت فی‌نفسه برای ارسطو نیک‌بختی نیست؛ چرا که لذت تنها حالات نفسانی را دربردارد و زندگی صرفاً احوال نفسانی و احساس لذت نیست. بلکه انسان در سایه رسیدن به نیک‌بختی نهایی، می‌تواند صاحب برترین لذات شود.

۵. شرط نیک‌بختی این است که باید دارای دوام باشد (همان، ۱۰۹۵ ب ۲۰). والاترین لذات هم دارای بیشترین دوام هستند و لذا پایدارند.

۶. نفس دانستن در انسان ایجاد لذت می‌کند؛ چون در این حالت نفس با کارکرد ویژه خود همراه می‌شود. بنابراین کسی که می‌داند زندگی برایش لذت‌بخش‌تر می‌شود تا کسی که نمی‌داند.

۷. لذت و زندگی به هم پیوسته‌اند و لذت است که فعالیت را زنده نگه می‌دارد.

۸. از نظر ارسطو نیک‌بختی بهترین و شریف‌ترین و لذیذترین چیزهاست و این سه صفت را نمی‌توان از هم جدا کرد (Aristotle, 1999, 1099a, 13).

بنابراین در تبیین رابطه مستقیم میان لذت و معنای زندگی می‌توان گفت:

- همان‌طور که نیک‌بختی کل کامل است، لذت نیز کل کامل است. ارسطو در پاسخ کسانی که قائل به این هستند که لازم نیست آنچه همه خواستار آن هستند خیر باشد زیرا خیر کل کامل و حرکت و صیوروت ناقص است و لذت هم چون پروسه‌ای دارای حرکت و صیوروت است ناقص است می‌گوید؛ اولاً همان‌طور که فعالیت فی‌نفسه در هر لحظه کامل و تمام است و وابسته به غایت نیست - زیرا اگر حرکت تفسیر شود، باید به مقصد برسد تا کامل شود و در غیر این صورت ناقص است (Rorty, p.488). لذت نیز در هر لحظه‌ای کامل است

(Aristotle, 1995, 1856) و لذتی را نمی‌توان یافت که با ادامهٔ زمان کامل شود؛ اما حرکت در هر لحظه‌ای کامل نیست چرا که هر حرکتی برای رسیدن به غایتی است و وقتی به آن رسید کامل می‌شود. دوم اینکه لذت امکان ندارد حرکت یا صیوروت باشد؛ چون هر حرکتی موضوع مشترک می‌خواهد و هیچ حرکتی نیست که در زمان روی ندهد. حال آنکه لذت و درد موضوع مشترک ندارند (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۱۷۳ ب ۳۷۴). سوم اینکه لذت کل کامل است چون قسمت‌پذیر نیست؛ اما حرکت چه از نظر زمان و چه از نظر مکان قسمت‌پذیر است (همان، ۱۱۷۴ ب ۳۷۸). در آخر اینکه در حرکت فرد از نقص به کمال می‌رود؛ اما در لذت نقص و کمال مطرح نیست و خود لذت فی‌نفسه کل کامل است.

- لذت همراه فعالیت است. طبق دیدگاه ارسطو لذت پدیداری است همراه فعالیت که فرد به آن علاقه دارد و بدون آن فعالیت لذت وجود ندارد (همان، ۱۱۷۵ الف ۳۸۱). بنابراین اولاً باید فعالیت باشد که به تبع آن لذتی هم باشد و ثانیاً لذت تنها در انتهای فرایند حاصل نمی‌شود؛ بلکه در حین فعالیت نیز همراه آن است. بدین ترتیب لذت غایت فعل نیست؛ بلکه خیر نهایی که برای کار در نظر گرفته شده غایت آن است. در قاموس فکری ارسطو لذت با فعالیت چنان نزدیک است که تشخیص آن‌ها از هم دشوار است و بعضی متفکران آن‌ها را یکی می‌دانند. البته از نظر ارسطو نمی‌توان گفت که لذت و فعالیت یکی هستند؛ چرا که لذت همان تفکر و یا احساس نیست و چنین امری بی‌معنی است (همان، ۱۱۷۵ ب ۳۸۳).

- لذت فعالیت را کامل می‌کند. طبق اندیشهٔ ارسطو هر فعالیت به واسطهٔ لذت کامل می‌شود و لذت متمم فعالیت است (Gerson, p.382-385). «لذت فعالیت را کامل می‌کند و از این طریق زندگی را که محبوب آدمیان است. پس عجب نیست که آدمیان خواهان لذت‌اند، چون لذت، زندگی را که همه دوستش دارند کامل می‌کند» (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۱۷۵ الف ۳۸۰). بنابراین از نظر ارسطو لذت به‌عنوان پدیداری جنبی است که همیشه در کنار تحقق بخشی به غایت باعث زیباتر شدن روند می‌شود. «لذت کمال فعالیت است، همان‌گونه که زیبایی کمال شکوفایی برای جوانی است» (همان، ۱۱۷۴ ب ۱۶۶). می‌توان در تبیین اندیشهٔ نهفته در این جمله گفت؛ همان‌طور که ساختمان آلی بدن انسان در تکاپوی حفظ و شکوفا ساختن خویش است نه در تکاپوی زیبا شدن؛ اما در عین حال زیبایی با رسیدن به این هدف همراه است، ما انسان‌ها نیز در طول زندگی خود همواره مشغول فعالیت‌های مختلفی هستیم، تا استعدادهای خویش را شکوفا سازیم و در این روند از لذت نیز که همیشه با این فعالیت و شکوفایی همراه است بهره می‌بریم.

لذا لذت غایت فعل نیست، نوعی زیست برای فعل است؛ مثل شادابی برای جوانی (همو، ۱۳۷۷، ۱۱). البته از نظر ارسطو در صورتی لذت خاص در هر فعالیتی آن فعالیت را شدت بخشیده و کامل می‌کند که فعالیت در راستای علایق فرد باشد. مثلاً احتمال دانشمند شدن و بهتر فهمیدن کسی که از ریاضیات لذت می‌برد نسبت به کسی که هیچ علاقه‌ای به مباحث ریاضی ندارد، بیشتر است (همو، ۱۳۸۵، ۱۱۷۵ الف ۳۸۱).

۵. تصویر معنای زندگی پس از مرگ

آنچه در نظام اخلاقی ارسطو قابل اهمیت است، نگاهی است که وی به مفهوم انسان و نیک‌بختی دارد. انسان از نظر ارسطو موجودی است که کارکرد ویژه آن تفکر است. از طرفی هم وی معنای زندگی را در گرو فعالیت‌های عقلانی می‌داند و قائل به این است که این فعالیت‌ها دارای دوام هستند و لذت حاصل از آن نیز پایدار است. حال این پرسش مطرح می‌شود که فعالیت‌های عقلانی انسان و لذات ناشی از آن با مرگ ادامه می‌یابد یا نه؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش باید نفس‌شناسی ارسطو را بررسی کنیم. نکته مهم در نفس‌شناسی ارسطو، دیدگاه خاص او در باره ارتباط نفس و بدن است. ارسطو در ابتدا مانند افلاطون معتقد بود که نفس از بدن جداست و با آن تعارض دارد که در این باره می‌توان به محاوره ائودموس اشاره کرد، اما در در باره نفس نگاه اولیه خود را که افلاطونی بود نادیده گرفته و می‌گوید:

مطالعه نفس اعم از اینکه هر نفسی مورد نظر باشد یا نفس به آن معنا که ما بیان کردیم، باید در محدوده علم طبیعی قرار گیرد (Aristotle, 1995, p 642).

از نظر ارسطو نفس و بدن رابطه اتحادی دارند و به همین جهت با از بین رفتن بدن، نفس نیز از بین می‌رود، زیرا در ترکیب اتحادی ماده و صورت با از بین رفتن صورت، ماده هم فاسد و نابود می‌شود (ibid, p. 656). اما چالشی که پیش روی ارسطو و ارسطوئیان قرار می‌گیرد این است که با پذیرش ترکیب اتحادی نفس و بدن، جداپذیری نفس از بدن و بقای آن پس از نابودی بدن چگونه پاسخ داده می‌شود؟ از نظر ارسطو در نفس باید به دو نوس یا عقل قائل شد که هر دو مفارق از بدن بوده و آمیخته به آن نمی‌باشند. (ارسطو، ۱۳۴۹، ۴۳۰ الف ۱۰-۲۵).

۱. عقل منفعل^{۱۹} که مانند ماده تمام معقولات می‌شود و ذاتاً بالقوه و فناپذیر است. در این حالت نفس فاقد صور معقول است.

۲. عقل فاعل^{۲۰} یا فعال که ذاتاً فعل است، مانند علت فاعلی همه معقولات را احداث می‌کند، ابدی و فناپذیر است و همچنین مقدم بر عقل منفعل است. در این حالت نفس واجد صور معقول است.

با مراجعه به آثار ارسطو به‌طور کلی با دو گونه تفسیر از عقل فعال ارسطو مواجه می‌شویم: - گروه نخست به وحدت عقل نظر دارند و عقل فعال و منفعل را دو جنبه از عقل واحد انسانی در نظر می‌گیرند که توماس آکوئیناس و راس قائل به این نظر هستند. در عبارات ارسطو به تمایز این دو نوع عقل در قلمرو خود نفس اشاره شده است: «در قلمرو نفس نیز باید این تمایز و تفکیک وجود داشته باشد؛ یک عقل وجود دارد که از راه شدن همه چیز می‌شود و عقل دیگری هم وجود دارد که همه چیز را معقول می‌سازد» (همان، ص ۱۳). این گروه از متن کلام ارسطو و تعبیر وی دریافته‌اند که عقل فعال جنبه‌ای از وجود انسان است نه آنکه موجودی مستقل از نفس باشد^{۲۱} (راس، ص ۲۳۰).

- اما گروه دوم عقل فعال را خارج و مستقل از نفس انسان قرار داده‌اند که اسکندر افروسیسی و ابن سینا قائل به این نظر هستند. در بخشی از عبارات ارسطو عقل را تنها چیزی می‌داند که از خارج بر نفس وارد می‌شود. از نظر این مفسران جنبه منفعل و فعلیت بخش در طبیعت از هم جدا هستند و به تعبیری وحدت قابل و فاعل در شیء واحد امکان‌پذیر نیست^{۲۲} (داوودی، ص ۹۰-۸۵).

در مقام جمع‌بندی نظرات این دو گروه می‌توان به این گفته ارسطو در باره عقل فعال اشاره کرد:

این عقل مثل نور عمل می‌کند؛ یعنی مثل نور که رنگ‌های بالقوه را بالفعل می‌کند. این عقل بالذات فعل، مفارق، غیرمنفعل و ناآمیخته است، زیرا فاعل و مبدأ همواره اشرف از منفعل و ماده است... نمی‌توان گفت این عقل گاهی می‌اندیشد و گاهی نه و فقط وقتی جدا می‌شود، همان است که هست و تنها این عقل است که فناپذیر و ازلی است و بدون آن هیچ چیز نمی‌اندیشد (ارسطو، ۱۳۴۹، ۴۳۰ الف ۱۰).

در اینجا عبارت صریح ارسطو این است که عقل فاعل یا همان عقل فعال که صور معقوله را در نفس احداث می‌کند، موجودی مفارق و مجرد و فناپذیر است. تفاوت تفاسیر در باب مفارقت و عدم مفارقت است - که به نظر می‌رسد چنین تفاوتی از بن‌مایه فکری خود مفسران نشأت گرفته باشد نه خود ارسطو - مطابق تفسیر گروه اول منظور از مفارق بودن عقل این است

که جنبه عقلانی نفس جدای از جنبه جسمانی نفس است. مطابق تفسیر گروه دوم منظور از مفارق بودن عقل این است که عقل فعال چیزی خارج و مفارق از نفس است که معقولات را فعلیت می‌بخشد. با توجه به هر دو تفسیر می‌توان حداقل این نتیجه را گرفت که جنبه عقلانی نفس پس از مرگ همچنان باقی و فناپذیر است.

البته این سخن ارسطو ممکن است با این نظر ارسطو در نفس‌شناسی متناقض باشد مبنی بر اینکه، رابطه نفس و بدن اتحادی است. به تعبیری دیگر ارسطو می‌گوید که رابطه نفس و بدن اتحادی است - که اگر قائل به این نظر باشیم با از بین رفتن بدن، نفس هم از بین می‌رود و لذا نفس فناپذیر است - و از طرف دیگر، با توجه به تفسیر گروه نخست که می‌گوید عقل فناپذیر و ازلی و مفارق از بدن است. شاید بتوان میان این دو سخن را این‌گونه جمع کرد که از نظر ارسطو نفس نباتی و نفس حیوانی متحد با بدن هستند و با از بین رفتن بدن از بین می‌روند؛ اما نفس انسانی که دارای دو عقل است - یکی منفعل و یکی فاعل - مفارق از بدن، فناپذیر و ازلی است. بنابراین نفس دارای شئونی است که پس از مرگ همگی از بین می‌روند و فقط جزء عقلانی نفس باقی می‌ماند، لذا نفس را به طور کامل فانی ندانسته و جزئی از نفس که همان عقل است را فناپذیر می‌داند.^{۳۳} وی معتقد است:

باید تا آن‌جا که می‌توانیم خود را به مقام مرگ‌ناپذیری برکشیم و همه نیروهای خود را به کار اندازیم تا مطابق بهترین عنصری که در وجود ماست زندگی کنیم (همو، ۱۳۸۵، ۱۱۷۸ الف ۳۹۰).

بنابراین از نظر ارسطو می‌توان به مقام مرگ‌ناپذیری رسید. وی با دستورالعملی که در اخلاق نیکوماخوس ارائه می‌دهد، مبنی بر اینکه فرد از طریق آموزش، فضایل عقلانی و از طریق تمرین و عادت و رعایت حد وسط، فضایل اخلاقی را کسب کند تا از این طریق عنصر الهی در او رشد کرده و به مقام مرگ‌ناپذیری برسد و در این حالت به بالاترین، بهترین و با دوام‌ترین لذات می‌رسد. شکی نیست ارسطو به دنیای آخرتی که ادیان به آن اشاره کردند و در آن هر فرد به ثواب و عقاب اعمال انجام داده خود در این دنیا می‌رسد و در آن لذات و آلام به طور قوی‌تری ادامه می‌یابند، اعتقادی ندارد و چگونگی جاودانگی جزء عقلانی نفس در ارسطو در هاله‌ای از ابهام باقی خواهد ماند.

۶. سیاست و معنا و رابطه آن با لذت

ارسطو در کنار اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی را نیز مدنظر دارد. وی علم اخلاق را شاخه‌ای از علم سیاست تلقی می‌کند (Aristotle, 1999, 1094b, 4)، زیرا جامعه زمانی می‌تواند به نیک‌بختی برسد که دولتمرد شهروندان را به کسب فضایل وادارد، تا جایی که آن‌ها از انجام کار نیک لذت برند. لذا هدف مدینه باید نیک‌بختی و فضیلت شهروندان باشد. بنابراین از نظر ارسطو بررسی لذت و درد وظیفهٔ مرد متفکر سیاسی است (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۱۵۲ ب ۲۷۷). وی در این‌باره می‌گوید:

مرد متفکر سیاسی چون معماری ماهر نمونه‌ای را بر پا می‌دارد که ما هر گاه که می‌خواهیم چیزی را مطلقاً ارجمند یا مطلقاً بی‌ارح بنامیم، چشم به آن می‌دوزیم (همان‌جا).

به عبارت دیگر اینکه چه کسی در مصدر حکومت قرار گیرد بسیار مهم است؛ چرا که اگر حاکم صاحب فضایل باشد، می‌تواند در رشد مردم به سمت فضایل مؤثر باشد و آن‌ها را به سمت نیک‌بختی سوق دهد و در نتیجه مردم به معنای زندگی و لذت حاصل از آن دست یابند. در مقابل اگر حاکم صاحب رذایل باشد در کشیده شدن جامعه به سمت رذایل می‌تواند نقش مهمی ایفا کند و مردم معنای زندگی و لذت حاصل از آن را در امور نادرست بیابند. بنابراین اینکه مردم بتوانند در جامعه لذت برند، با دولتمرد آن جامعه ارتباط مستقیم دارد. لذا به نظر می‌رسد در رسیدن مردم به لذت و معنای زندگی به صورت کاربردی، سیاست اگر نقشی مهم‌تر از اخلاق ایفا نکند، نقشی کمتر نیز ندارد.

۷. نقد و بررسی

- ارسطو طبیعت‌گرایی واقع‌اندیش است و فضایل مطرح شده از جانب او در این دنیا باعث لذت می‌شود.

- با توجه به نظریه حدوسط ارسطو، باید به این مطلب اشاره کرد که گر چه حدوسط در برخی موارد مانند شجاعت که میان تهور و جبن است صادق است؛ اما در مواردی مانند صدق و کذب حدوسطی موجود نیست.

- وی در بارهٔ اینکه نیک‌بختی در این دنیا چگونه حاصل می‌شود، به طور مفصل سخن گفته است؛ اما در مورد چگونگی دوام آن در زندگی پس از مرگ و لذت حاصل از آن سخنی را به‌طور جداگانه به میان نیاورده است و به نظر می‌رسد که اصالت را به زندگی دنیایی می‌دهد.

- همچنین از لذات حاصل از علم حضوری و کشف و شهود باطنی که دارای لذات وصف‌ناپذیری هستند، در اخلاق ارسطو سخنی به میان نیامده و بیشتر به لذات حاصل از فعالیت‌های عقلانی پرداخته است.

- ارسطو در کنار اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی را هم در نظر می‌گیرد و این از نقاط قوت کار اوست.

نتیجه

آنچه در این مقاله آمد به خوبی نشان می‌دهد که ارسطو رویکردی غایت‌انگارانه به مسئله معنا دارد و برای او پرسش از معنا، پرسش از غایت است. وی هدف‌داری را شرط لازم معناداری می‌داند؛ اما خود معنا نمی‌داند. از نظر وی جستجو و رسیدن به معنا، همان جستجو و رسیدن به نیک‌بختی است و معنای زندگی انسان در گرو فعالیت موافق با فضیلت است. همچنین ارسطو فیلسوفی است که لذت را شرط لازم برای نیک‌بختی می‌داند؛ اما از نظر او شرط کافی برای آن نیست. در اخلاق ارسطو لذت همراه فعالیت است و آن را کامل می‌کند. بنابراین زندگی همراه با نیک‌بختی، زندگی همراه با لذت است و در درجه اول زندگی منطبق با فعالیت‌های عقلانی بهترین و لذیذترین زندگی برای انسان است، در درجه دوم زندگی منطبق با فضایل اخلاقی. به نظر می‌رسد در اندیشه ارسطو بعد عقلانی نفس پس از مرگ باقی مانده و لذت و معنای زندگی هم‌چنان ادامه داشته باشد. اما در مورد چگونگی دوام معنا در زندگی پس از مرگ و لذت حاصل از آن سخنی جداگانه در آثار او به میان نیامده و پرداختن به آن‌ها در این مقاله نمی‌گنجد و لذا می‌بایست به‌طور مجزا بررسی شود. همچنین از نظر ارسطو سیاست نقشی مهم در معناداری ایفا می‌کند؛ زیرا اگر حاکم صاحب فضایل باشد، می‌تواند در رشد مردم به سمت فضایل موثر بوده و آن‌ها را به سمت نیک‌بختی سوق دهد و در نتیجه مردم به معنای زندگی و لذت حاصل از آن دست یابند.

یادداشت

1. Pleasure and Meaning of life
2. Nicomachean ethics
3. Eudemian ethics
4. Magna moralia

۵. در این مجال از هر سه کتاب ارسطو برای استخراج رابطه لذت و معنای زندگی استفاده شده است، اما چون از میان این سه اثر، اخلاق نیکوماخوس مفصل تر و منظم تر از دو کتاب دیگر است و بدین جهت از منابع درجه اول در فلسفه اخلاق به شمار می آید، در این تحقیق استناد بیشتری به آن شده است.

6. Eudimonia

7. Virtue

۸. ترجمه نیک‌بختی را از ترجمه محمد حسن لطفی بر اخلاق نیکوماخوس ارسطو اقتباس کرده‌ام.

۹. بیشتر مترجمان و مفسران آثار ارسطو نیک‌بختی را به happiness (شادی) ترجمه کرده‌اند؛ در صورتی که شادی، احساس رضایت یا خوشی و لذت را به ذهن متبادر می‌سازد و ارسطو هیچ‌کدام از این‌ها را فی‌نفسه در مفهوم سعادت مدنظر ندارد؛ چراکه از نظر او نیک‌بختی احساس نیست بلکه فعلیت کامل و نهایی است که فرد به آن می‌رسد. بنابراین بهتر است ائودایمونیا یا fulfilled life یا fulfillment ترجمه شود (Hughes, p. 20)

10. summom bonum

۱۱. البته این مطلب را نباید از نظر دور داشت که طبیعت‌گرایی ارسطو با استفاده از جزئیاتِ عالم طبیعت، در صدد کشف و دریافت کلیاتِ عالم صورت است.

12. Self-sufficient

13. Contemplative life

14. Ethic

15. Ethos

۱۶. در مقابل الم را به ادراک تصدیقی امر نامطبوع تعریف می‌کند.

۱۷. بنابراین به نظر می‌رسد نظرات مکتب رواقی و کلبی در این زمینه رد می‌شود.

۱۸. منظور ارسطو از «قاعده درست» در اینجا حکمت عملی است (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۱۴۴ الف، ص ۲۳۷).

19. Passive intellect, passive reason

20. Active intellect, active reason

۲۱. در تأیید سخن گروه نخست می‌توان گفت آنجا که ارسطو می‌گوید: «و فقط وقتی جدا می‌شود، همان است که هست.» این عبارت نشان می‌دهد عقل فعال با نفس است. اگر عقل مستقل از نفس وجود داشته باشد، سخن از جدایی بی‌معنا و تحصیل حاصل خواهد بود. لذا به نظر می‌رسد می‌توان گفت با توجه به این عبارت عقل فعال موجودی مستقل از نفس نیست و در وجود خود ماست. علاوه بر این از این عبارت می‌توان این مطلب را برداشت

کرد که جنبه عقلانی نفس پس از مفارقت از بدن، خودش به تنهایی به زندگی ادامه می‌دهد؛ چرا که در ادامه می‌گوید: «تنها این عقل است که فناپذیر و ازلی است.»

۲۲. با توجه به نظر مفسران گروه دوم هم می‌توان گفت انسانی که از طریق آموزش به فضایل عقلانی و با کسب عادت به فضایل اخلاقی رسیده و به تعبیری پرهیزگار است، با عقل فعال که بیرون از نفس انسان است در ارتباط بوده و این عقل فعال است که در او می‌اندیشد. انسان در این صورت است که با مرگ بدن از بین نرفته و جاودانه می‌شود؛ چون متصل به عقل فعال است. در این مرحله بعد روحانی انسان در عقل فعال متجلی شده و معنا را در او می‌یابد. در این حالت فرد به خیر نهایی رسیده و نیک‌بخت به تمام معنا است و در کل فرایند بالاترین و بهترین لذات را که همواره پایدار است دارد.

۲۳. این سخن شبیه آن‌چه است که ابن‌سینا در این‌باره می‌گوید.

منابع

- ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی تبریزی، چ ۲، تهران، طرح نو، ۱۳۸۵.
- _____، درباره نفس، ترجمه علی مراد داوودی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
- _____، در کون و فساد، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷.
- افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، چ ۲، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۷.
- داوودی، علی مراد، عقل در حکمت مشاء، تهران، حکمت، ۱۳۸۹.
- راس، دیوید، ارسطو، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران، فکر روز، ۱۳۷۷.
- مصباح یزدی، محمد تقی، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، چ ۴، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۳.
- وایت، نیکلاس، تاریخچه خوشبختی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، مینوی خرد، ۱۳۹۲.

Aquinas, Thomas – *Commentary on Aristotle's Nicomachean ethics*, Translated by C.I. Lit zinger, OP- Notre Dom, Indiana-1995.

Aristotle – *Metaphysics*, - Vol1, Translated by W.D. Ross, USA Oxford University Press, 1924.

_____, *Nicomachean ethics*, Translated by W.D. Ross, Batches Books – Kitchener, 1999.

_____, *The Complete Works of Aristotle* – Barnes, Jonathan- Vol 2 – Princeton University Press, 1995.

Gerson, Lloyd P.- *Aristotle: Critical assessments of leading philosophers*, Routledge, 1999.

Hughes, Gerard J, *Aristotle's Nicomachean ethics*, Routledge, New York, 2013.

Lear, Jonathan, *Aristotle: The desire to understand*, Cambridge University Press, 1988.

Rorty, Amelie Oksenberg, "*The Place of pleasure in Aristotle's Ethics, Ethical Theory and Moral Practice 8*", pp 481~497, 1974.

Ross, W.D., *Aristotle*-Routledge, 1995.

Thomson, Garrett , *On The Meaning of life*, Belmont CA: Wadsworth, 2003.

